خاطره‌ها
وتجربه‌ها

از بیدآباد به شهرری و...

دکتر محمد خوانساری

زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی
دکتر محمد خوانساری
مجموعه زندگی‌نامه‌ها

در محلهٔ ما بیدآباد، چند تن از علمای طراز اول اصفهان ساکن بودند و شب‌ها جلسات درسی داشتند که بنده با شوق بسیار در آن شرکت می‌کردم. سطح این جلسات بسیار بالا بود و افراد معدودی در آن شرکت می‌کردند و معمولاً دورتادور یک اتاق که چندان بزرگ هم نبود، می‌نشستند و کاملاً حکم کلاس درس را داشت. مثلاً در یک جلسه اصول عقاید مطرح بود و در جلسهٔ دیگر تفسیر قرآن و در جلسهٔ دیگر اخلاق. من که استطاعت خرید کتاب نداشتم و رادیو و تلویزیونی هم در کار نبود، عطش کنجکاوی و حقیقت‌جویی خود را در این‌گونه جلسات سیراب می‌کردم.

مرحوم حاج سیدعبدالحسین طیّب یک جلسهٔ تفسیر داشتند و یک جلسهٔ اصول عقاید. تفسیر را از همان آغاز قرآن شروع کرده بودند و بر سر هر آیه بسیار بسیار توقف می‌کردند و گاه در جلسات متوالی فقط یک آیه مورد بحث بود.

مرحوم طیب در نبوت عامه به اثبات عصمت انبیا و نزاهتِ ساحتِ آنان از لوث هر گناه می‌پرداختند و با ابرام و اصرار بر این حقیقت پای می‌فشردند که عقیده به عصمت انبیا و ائمهٔ اطهار از ضروریات مذهب شیعه است. سپس در همین زمینه تقریباً تمامی آیاتی را که به ظاهر در آن معصیتی به انبیا نسبت داده

ایرج بالای درخت توت!

سید حجت‌الله خوش کردار
معلم نمونهٔ کشوری گیلان. رشت

یکی از خاطره‌های به‌یاد ماندنی دومین سال خدمتم در مدرسهٔ راهنمایی شهید دستغیب منطقهٔ طارم علیای زنجان، به دانش‌آموز بسیار ضعیفی به نام ایرج مربوط است که دو سال متوالی در پایهٔ دوم راهنمایی مردود شده بود. علت مردودی ایرج، ضعف در درس ریاضیات بود. وقتی علت ضعف او را از خودش جویا شدم، پاسخ داد: آقای مدیر، به قول دبیر ریاضیات سال گذشته‌ام، آقای ... من کلّه‌ام از گچ است، ریاضی را هیچ نمی‌فهمم. در این موقع، اندکی فکر کردم. بعد او را پای درخت توت حیاط مدرسه بردم و خواستم بالای درخت برود. ایرج بلافاصله بالای درخت رفت. از او خواستم، از جایی که هست به زمین بپرد. گفت: آقای مدیر شوخی می کنید؟ گفتم نه، شوخی ندارم، بپر! و او گفت نمی‌شود بپرم. علت را از او پرسیدم، گفت: پایم می‌شکند و می‌میرم.

از او خواستم قدری پایین‌تر بیاید و بپرد. او هم پایین‌تر آمد و پرید. در این هنگام به ایرج گفتم، تو استعداد ریاضی‌ات خیلی خوب است. با ناباوری سؤال کرد چرا؟ به او گفتم، تو چگونه استحکام و مقاومت استخوان پایت را بلافاصله در بالای درخت محاسبه کردی. همین فکر تو، نشانهٔ توانایی و مهارتت در حل مسئله و حسابرسی است.

خیلی خوش‌حال شد. از او خواستم تا به کلاس برود و با علاقه و با پشتکار بیشتری به مطالعهٔ ریاضی بپردازد. هم‌چنین، با آدرسی که از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در اختیار او گذاشته بودم، چند مقالهٔ ارسالی او در مجلات رشد آن سال‌ها چاپ شد و انگیزهٔ او را برای تحصیل بیشتر کرد. سرانجام این کار من امید را در ایرج بارور کرد و در پایان همان سال تحصیلی، به عنوان دانش‌آموز ممتاز مدرسه شناخته شد. طبق آخرین خبری که از او دارم، آقا ایرج هم‌اکنون استاد زبان انگلیسی در استان زنجان است.